

کاش معلول بودم!

مرد جوان به زور از توی یکی از مجلات فهمیده بود که فلان فروشگاه

حسین شکیب‌راد
دبیر «نوجوانه»



زنجیره‌ای استخدام دارد. شال و کلاه که نداشت، با همان لباس درب و داغانش، به آنجا رفت. می دانست توانایی خوبی برای این کار دارد ولی مطمئن نبود او را قبول کنند. وقتی مصاحبه‌اش تمام شد؛ مصاحبه‌کننده گفت: «تو گزینه خوبی برای این کار هستی. فکرکنم قبول شی. فقط یه ایمیل بده تا بتونیم خبرت کنیم». مرد اما ایمیل که هیچ، حتی دسترسی به اینترنت هم نداشت. ولی به او گفتند که فقط از طریق ایمیل اطلاع رسانی انجام می شود.

باورش نمی شد که این فرصت شغلی را به راحتی از دست داده است. در راه بازگشت به خانه گفت لااقل از یک مغازه کمی میوه بخرم تا دست خالی نباشم. با تعجب دید که قیمت میوه در آن محله دو برابر محله خودشان است. فکری به سرش خورد. فردای آن روز با پول کمی که داشت، کمی میوه از محله خودشان خرید و به آن محله رفت و فروش بدی هم نداشت. این شده بود کار هر روزه مرد. کم‌کم وضعیتش بهتر شد و یک گاری هم خرید. شش ماه بعد توانست در همانجا که ای بزند و خلاصه مسیر پیشرفت را با سرعت طی کرد.

پنج سال بعد، او یکی از بزرگترین فروشگاه‌های زنجیره‌ای میوه کشورش را داشت و می خواست کارش را گسترش دهد و به فضای بین المللی هم رخنه کند. یک قرار کاری با فروشنده ای دیگر از کشور همسایه گذاشت. بعد از تفاهم، رقبیش گفت: «ایمیل تو بده تا بتونیم با هم بیشتر در ارتباط باشیم». مرد گفت: «من ایمیل ندارم». رقیب با تعجب گفت: «بزرگترین فروشنده میوه در کشورت هستی و ایمیل نداری. اگر ایمیل داشتی چه می شدی!!» مرد جواب داد: «یک فروشنده ساده توی یه فروشگاه!» این قصه همه آدم‌هایی است که فکر می کنند باید همه چیز مهیا باشد تا به خواسته شان برسد. گاهی این محدودیت‌ها و نداشته‌های آدم است که او را به یک نقطه می رساند. اصلا این شاید امتحانی است که خدا سر راهت قرار داده تا ببیند به اصطلاح چند مرده حلاجی. این بار به جای آن که با خودت بگویی اگر فلان چیز را داشتم یا فلان اتفاق برآید می افند چه‌ها که نمی شد؛ بگو با این وضعیتی که الان دارم و با نبود آنها چه قرار است بشود. اصلا ممکن است با خودت فکر کنی اگر یک دست نداشتم ولی بهترین نقاش جهان می شدم بهتر بود تا این که همه چیز در اختیارم باشد و به جایی نرسم!



قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۱۴ | ۸ خرداد ۱۳۹۹

نوجوانه

بسم ا....



شما هم می‌تونید

شعر، داستان،

یادداشت یا

متن‌های ادبی

خودتون رو از

طریق ایمیل

ضمیمه که در

صفحه ۸ اومده

برامون ارسال

کنید تا در صفحه

قلمرو چاپ کنیم

از روزهای امتحانی پایان سال نوشته‌ایم

ما سرداران آزمون

«تهدید بزرگ



سارا ماندیزاده
اصفهان

امتحان تهدیدآمیزترین کلمه دانشجویی- دانش‌آموزی در خردادترین حالت ممکن سال است. در قرنطینه‌ترین حالت، صدای زنگ‌ترین محصل سال را هم از مثلث برمودای اتاقش می‌شنوی: «گوشی، تخت و مبل»

این روزها وضع وخیم است که حتی دیدم می‌گفتند: «ما دیگه حال تقلب کردن از روی کتاب رو هم نداریم». امسال خرداد از رویدادهای ناگوارش کم شده و معلمان با التماس‌های فراوان و پیغام‌های صوتی بسیار با عجزانه‌ترین حالت ممکن از محصلان می‌خواهند که از روی کتاب نپینند؛ چرا که به ضرر خودشان تمام می‌شود، ولی محصلان با پلی کردن آهنگی که باشنیدنش حتی زبان مادریشان را فراموش می‌کنند بی‌خیال به تقلب کردن ادامه می‌دهند و آن وسط هم یکی دو کلمه جابه‌جا و اشتباه می‌نویسند تا مبادا معلم گمان کند از روی کتاب بوده.

ولی می‌دانی اصلش این است که از ساعت ۹ صبح دو چشم همچون کاسه خونت را باز نگه داری و به ساعت زل بزنی تا دقیقه‌ها و ثانیه‌های لعنتی بگذرند و به راه بیفتی. اصلش این است با باد کولر در بین هیس گفتن‌های معلم وسط سالن امتحان بدهی. اصلش این است تا صبح بخوانی و سر جلسه نخودی هم بارت نباشد. اصلش این است به پروپای معلم بپیچی برای راهنمایی کردنش که فرسخ‌ها از جواب دور است. و اصلش این است همه این راه‌ها را با بهترین دوستانت طی کنی تا ذره‌ای از دشواری‌اش آزارت ندهد.



مبینا یگانه
شهریار

«خرداد شیرین!

کودک که بودم، خرداد برایم شربت شیرین بود. با شوق بی حد

و اندازه‌ای که پس از تعطیلی نصیم می‌شد مثل پرنده‌ای بودم که هفت سال در قفس بوده و حالا تا هفت آسمان مجوز پرواز داشت. بزرگ‌تر که شدم خرداد دیگر رنگ و بوی آزادی نداشت و مهمان ناخوانده‌ای به نام امتحان سرآغمان آمد و متوجه شدیم این بار باید جدی‌تر درس‌های مان را بخوانیم. از آن پس خرداد قفسی دلگیر شد با هفت آسمان ابری. آخرین دختر بهار هم حتماً خزان می‌شد وقتی می‌دانست شکوفه‌های روزگار این قدر از او بیزارند. کمتر دانش‌آموزی پیدا می‌شود از ته دل عاشق درس باشد. می‌دانم خبری از تصحیح نظام آموزشی نیست پس من باید از خودم شروع کنم. تصمیم دارم عاشق باشم. نه عاشق حجم سنگین ابیات فارسی، عاشق بیان پرمحبت سعدی حتی هنگام تعلیم، عاشق غرور کوروش در صبحدم تاریخ، و... درست است کتاب درسی فلسفه پر از کلمات مبهم است، اما من خود را عاشق اندیشه‌های آرام سقراط در جهان نامالیقات می‌دانم. کرونادر کنار تمام دلتنگی‌های یک اتفاق مثبت برایمان رقم زد؛ می‌توانیم بی‌آن که شاهد نگاه مشکوک مراقب به تفکرات مان باشیم، حین نوشتن متون کسل‌کننده، همچنان عاشق اندیشه‌های خود و احساس زیبای مان به درس باشیم. اگر به عدد کم معدل محکوم شدیم به خود افتخار کنیم که حتی با امتحان هم خردادی شیرین داشتیم و در قفس بهاری هم زندگی کردیم. من نگوییم که مرا از قفس آزاد کنید / قفسم برده به باغی و دلم شاد کنید.

فاطمه زارع‌کار
املش

«خلاقیت

امسال استعدادهای

متفاوت شاگردا دل خواهند شد.

این همه سال درسخوان‌های خط‌به‌خط کتاب حفظ کرده عنوان شاگردهای اول و دوم و سوم را به خود اختصاص می‌دادند؛ اما...

امسال دانش‌آموزهای خلاق‌ی که می‌دانند چگونه از زمان و امکانات رسانه‌ای خودشان به نحو احسن استفاده کنند بیست می‌شوند نه این که درسخوان‌ها نشوند نه! البته همین نام مجازی و کتاب‌باز بودن خودش یک حس بی‌خیالی را به آدم می‌دهد که آن با خیال‌هایش هم می‌گذارند شب امتحان و دقیقه نود! بی‌صبرانه منتظر امتحاناتم؛ چون بعدش روش‌های تقلب خلاقانه زیادی قرار است رونمایی شود و این من را هیجان زده می‌کند! خودمان را فقط در چارچوب درس، حبس نکنیم!

